

# فلسفه و زبان\*

ای . جی . ان . فلو  
ترجمه احمد رضا جلیلی

قصد من از نوشتن این مقاله نقد و بررسی و پرداختن به مجموعه متنوعی از سوءبرداشت‌های رایج است و در ضمن آن تلاش کرده‌ام بر شیوه‌های احتمالاً حیرت‌انگیز گوناگون پرتوی بیفکنم . قطعه بسیار مشهوری از اخلاق نیکوماخوسی<sup>[۱]</sup> ارسطو متن مناسبی خواهد بود :

تفوق در تأمل مفهومی است که باید ماهیتش را به طور فهم درآوریم - و دریابیم که آیا نوعی دانش است یا نوعی پندار یا نوعی مهارت در حدس یا تخمین درست یا چیزی نوعاً متفاوت با اینها . باری ، دانش نیست : زیرا آدمیان درباره چیزهایی که می‌دانند تحقیق و تفحص نمی‌کنند ، در حالی که تفوق در تأمل نوعی تأمل<sup>[۲]</sup> است و تأمل مستلزم تحقیق و محاسبه است . لیکن تأمل تحقیق هم نیست [بلکه] بررسی و تحقیق در موضوعی خاص [، یعنی رفتار (سلوک)]<sup>[۳]</sup> - ای . اف . است . و با این همه ، مهارت در حدس و تخمین درست هم نیست ، زیرا مهارت در حدس و تخمین بدون محاسبه آگاهانه و به طور آتی صورت می‌گیرد ، در حالی که تأمل به وقت طولانی نیاز دارد . . . . نه درستی را می‌توان به دانش نسبت داد و نه خطا را ، و پندار درست حقیقت است (دفتر ششم ، فصل نهم : ۱۱۴۲ ، a ۳۲ به بعد) .

\* درج شماره‌پی‌نوشت‌های نویسنده به تبعیت از خود نویسنده به صورت عادی و پی‌نوشت‌های مترجم با شماره‌های مندرج در داخل [ ] مشخص شده است .

ایرادات: (۱) «لیکن تصور کنید فردی خبر داشته باشد (بداند) که جسدی را در انتهای باغش دفن کرده‌اند و با این همه، در تحقیق و جست‌وجوی مأموران پلیس با آنان مشارکت جوید: آیا این کار او تحقیق درباره موضوعی نیست که وی از قبل از آن با خبر بوده است؟»

(۲) «لیکن، به طور قطع، برخی اوقات سخن گفتن از علم خطاآمیز قابل قبول است، مانند وقتی که من به طعنه می‌گویم «او اسب برنده دویست و سی را می‌شناخت، اما در اشتباه بود؟» پاسخ‌ها: (۱) «خیر، این کار در مورد خود او، و نه در مورد پلیس، تنها وانمود به تحقیق، از سنخ «تحقیق» است (علامت نقل قول به معنای ابراز اعتراضی است مبنی بر این که این یکی از موارد تحقیق ساختگی است). به آن فردی که می‌داند آن مرد خبر دارد که آن جسد در آن گوشه باغ دفن است و با این همه، صادقانه بر این قول سماجت می‌ورزد که آن مرد به تحقیق مشغول است و نه وانمود به تحقیق یا «تحقیق» (در قالب نقل قولی همراه با پوزخند)، به غیر از این که بگوییم «شما صرفاً معنای واژه «تحقیق» را نمی‌دانید»، چه چیز دیگری می‌توان گفت؟»

(۲) «البته کاملاً حق با شماست: اما این مورد استثنا موردی است که، اگر به خوبی فهم شود، تنها به تقویت نظریه ارسطو مدد می‌رساند، زیرا تمام نکته طعن‌آمیز (معنای) استعمال تعبیر «به اشتباه می‌دانست» و گفتن «او می‌دانست» (با آن لحن صدای نقل قول‌کننده همراه با نیش‌خند) کاملاً به این واقعیت (منطقی) بستگی دارد که «او از p خبر دارد» مستلزم «p» است؛ و درست نیست که بدون طعنه و نیش‌خند بگویید «او از p خبر دارد» در صورتی که شما یا او تا آن‌جا که اطلاع دارید دلیلی داشته باشید که در مورد p شک و تردید کنید.<sup>۲</sup> و باز اگر کسی دلیلی دارد که در p شک و تردید کند (یا، از این بهتر، می‌داند که p صادق نیست) و با این همه، صادقانه و نه از روی طعنه، اصرار می‌ورزد که «او (در آن‌جا) از p خبر دارد» چه چیز دیگری می‌توانیم بگوییم به جز این که «یا شما معنای کلمه «خبر داشتن» (دانستن) را نمی‌دانید و از روی بی‌اطلاعی آن را نادرست استعمال می‌کنید؛ یا شما این کلمه را به نحو خاص خودتان استعمال می‌کنید که من مایلم شما درباره این استعمال توضیح بدهید و برای توجیه آن تلاش کنید؟»

یادداشت‌ها: (۱) مناسب است که مثال اصلی مان را در این‌جا بر قطعه‌ای از اخلاق نیکوماخوسی استوار کنیم، چرا که بیشتر اندیشه‌های تازه<sup>[۴]</sup> فلسفه آکسفورد از زمان جنگ (مثلاً آستین (Austin)، هارت (Hart)، هر (Hare) و اورمسن (Urmson)) در این کتاب خیس خورده‌اند و میان آثار آنان و اخلاق نیکوماخوسی شباهت زیادی وجود دارد.

(۲) هنگامی که شخصی مانند رایل (Ryle) می‌گوید «ما نمی‌گوییم» یا «ما نمی‌توانیم بگوییم» یا هر یک از تعبیرهای شبه معادل نحوه گفتار مادی<sup>[۵]</sup> را به کار می‌برد و ما می‌توانیم موقعیت‌ها و مناسبت‌هایی را در نظر آوریم که در آنها می‌توانیم به نحو قابل فهمی، و نه به اشتباه، دقیقاً همان چیزی را بگوییم که او می‌گوید ما نمی‌توانیم بگوییم، و، در واقع، نیز می‌گوییم راه و رسم مناسبی است که بررسی کنیم که آیا، در واقع، این موارد استثناً عملاً مطلبی را که وی واقعاً تمایل دارد بیان کند تقویت نمی‌کنند، یا اگر تقویت نمی‌کنند، آیا این موارد استثناً واقعاً به مطلب او دخلی دارند و متضمن استعمال یک سانی از آن کلمه اند یا نه. هیچ فردی معصوم (مبرا از خطا) نیست و به طور قطع رایل نیز در این مطلب مبرا از خطا نیست، اما باید این واقعیت را در نظر بگیریم که یک تعبیر خودشکن (متناقض با خود)<sup>[۶]</sup> یا به لحاظ منطقی نامناسب ممکن است دقیقاً از این جهت جذابیتی پیدا کند و از این رو، بتواند استعمال و فایده‌ای پیدا کند که به طور تام و تمام به این واقعیت که این تعبیر استعمال نادرستی دارد، بستگی دارد و از این رو، بر انگلی است آن قاعده منطقی-زبانی‌ای که این تعبیر از آن مستثنا قلمداد می‌شود. «او می‌دانست ولی به اشتباه<sup>[۷]</sup>»، «شوهر مجرد (عزب)<sup>[۸]</sup>» و «گواهی چشم‌های خود من<sup>[۹]</sup>» همه جذابیت خود را به این صورت به دست می‌آورند.

(الف) «لیکن ارسطو با کلمات محض<sup>[۱۰]</sup> سر و کار نداشت: با این که پاسخ‌های شما به اعتراضات مستلزم چیز دیگری [جز واژه‌ها] نیست.» بررسی دقیق‌تر این مثال نشان خواهد داد که این برابر نهاد (آنتی‌تز) در این جا به نحو قاطعی گمراه‌کننده است و نشان خواهد داد که چگونه گمراه‌کننده است. این پاسخ‌ها درباره کلمات نیستند به همان ترتیبی که اعتراضات در مورد جای‌گزین ساختن 'مردان (و زنان)' یا 'افراد' به جای 'کارمندان (ذکور و اناث)' درباره کلمات اند<sup>۳</sup>. و این پاسخ‌ها به کلمات انگلیسی، و نه معادل‌های آنها در زبان یونانی یا چک‌تاو،<sup>[۱۱]</sup> نیز مربوط نیستند. همین‌طور به کلمات در مقابل علائم و نشانه‌های غیر کلامی<sup>[۱۲]</sup>‌ای که همین کارکرد را دارند، ارتباطی ندارند. (روایت مهم و کانونی «زیر درخت شاه بلوط بزرگ»<sup>[۱۳]</sup> را که پادشاه فقید ما بسیار شیفته آن بود و در آن ایما و اشارات جای‌گزین برخی از کلمات شده‌اند در نظر بگیرید.) بلکه، آنها درباره استعمال‌های پاره‌ای کلمات خاص، کارکردهای آنها، فایده به کارگیری آنها: معنای آنها و معانی ضمنی (لوازمی)<sup>[۱۴]</sup> که دارند، هستند.

بنابراین، اشاره به کلمات انگلیسی خاصی نظیر «تحقیق کردن» و «دانستن» در مقام ترجمه پاسخ‌ها به زبان دیگر همان قدر لازم است که اشاره به  $\epsilon\pi\iota\sigma\tau\eta\mu\eta$  و  $\zeta\eta\tau\eta\sigma\iota\delta$  در تعبیر و ترجمه استدلال ارسطو از زبان یونانی [به زبان دیگری]. هرچند فیلسوفان انگلیسی زبان گاهی از زبان انگلیسی صحیح یا معیار سخن می‌گویند، این مطلب را نباید اشتباهاً به این معنا گرفت که آنان با انگلیسی در تقابل با زبان‌های دیگر (معمولاً: اما به (ب) زیر بنگرید) سر و کار دارند.<sup>۴</sup> این پاسخ‌ها، مانند نظریه‌های ارسطو و ایراد و اعتراضات نسبت به آنها، همه علی‌السویه همان قدر با منطق سر و کار دارند که با زبان. پژوهش یک سره منطقی است و نه فلسفی، یعنی بررسی «منطق غیر صوری»<sup>[۱۵]</sup> دو مفهوم معمولی است. بنابراین، باب شدن تعبیری نظیر «منطق زبان (ما)»، «منطق و زبان»، «منطق احتمالات»، «رفتار منطقی جملات درباره خدا» و حتی «جغرافی منطقی» بالضروره صرفاً یک بلهوسی بی‌فایده آزارنده نیست؛ هرچند هر حرفی که برای گفتن داشته باشیم برای توجیه «منطق صنعت انگلیسی و آمریکایی» یا «منطق آزادی» به هنگام استفاده از آنها در مورد تحقیقات نه در زمینه اصطلاح‌زبانی و نه حتی اصطلاح مفهومی کاری انجام نخواهد داد.

(ب) این مطلب نشان می‌دهد که چرا فلاسفه‌ای که غرق در گفت‌وگوی در باب انگلیسی صحیح هستند «ظاهراً برای وجود زبان‌های دیگری که ساختار و سبک نگارش‌شان با زبان انگلیسی بسیار متفاوتند... اما ظاهراً به همان اندازه، اگر نگوئیم بیشتر، می‌توانند موجب خلط و التباس متافیزیکی شوند، اهمیت چندانی قائل نیستند».<sup>۶</sup> این فیلسوفان چون، مانند هم‌قطاران‌شان، با امور مفهومی (نظری) سر و کار دارند، اعتراضاتشان بر ضد استعمال نادرست زبان انگلیسی، در اصل، معلول دغدغه آنان نسبت به زبان انگلیسی صحیح در مقابل زبان بی‌عیب و نقص اسکیمو نیست. لیکن نباید اجازه داد که مسئله به همین جا ختم شود. وجود زبان‌های طبیعی دیگری که ساختار، سبک نگارش و واژگانشان کاملاً با ساختار و سبک نگارش و واژگان زبان خود ما سازگار و متناسب نیست، دست‌کم به سه طریق به فلسفه ربط دارد.

(۱) این زبان‌ها مفاهیمی را در اختیار می‌گذارند که در مجموعه گروه زبانی ما موجود نیستند. به نحو بارزی در همه زبان‌ها کلماتی وجود دارند که به زبان انگلیسی ترجمه‌پذیر نیستند: یعنی هیچ واژه انگلیسی‌ای دقیقاً همان استعمال را ندارد. بسیاری از مفاهیم مورد نظر، یا مستقیماً فی‌انفسهم، یا به طور غیر مستقیم اهمیت فلسفی دارند، زیرا برای درک منظور فیلسوفی

که مفهوم مورد بحث را استعمال می کند یا درباره آن به بحث و گفت و گو می پردازد، خوب دریافتن آنها لازم است. شاید بهترین نمونه ها و مصداق های این مفاهیم، نمونه ها و مصداق های اخلاقی ای نظیر  $\alpha\beta\pi\lambda\varsigma$ ،  $a\prime\rho\epsilon\tau\eta$  یا *tabu* باشند.

(۲) زبان های مختلف موجب وسوسه های گوناگونی می شوند. جی. اس. میل (J. S. Mill) لابد از طریق شباهت «دستوری» بین کلمات انگلیسی ای مانند «audible» («قابل شنود/ شنیدنی») و «visible» («قابل دیدن») و واژه انگلیسی «desirable» («مطلوب»)، به دام استدلال ویران گر خود افتاده است و از آن چه در واقع مطلوب است به آن چه در اخلاق مطلوب است رسیده است.<sup>۷</sup> (ممکن است زبانی وجود داشته باشد که در آن چنین شباهت ریختشناسی ای (ساخت واژی) بین طبقه ای از واژه ها که به معنای «فی الواقع چیزی که می تواند، در واقع، چیزی بشود» اند و طبقه دیگری که به معنای «چیزی که از لحاظ ارزشی باید چیزی بشود» اند در کار نباشد.) برداشت غلط از «infinity» (=بی نهایت) به عنوان کلمه ای حاکی از عددی بی نهایت بزرگ در اثر شباهت ریختشناسی بین تعبیر  $to\ infinity$  (=تا بی نهایت) و تعبیری نظیر «to one hundred» (=تا یک صد) جالب می شود. اگر ما همواره به جای «to infinity» می گفتیم «forever» (=الی الابد) یا «indefinitely» (=به طور نامحدودی) و اگر «alephnought» اتفاقاً صدایی شبیه به صدای کلمه ای حاکی از عددی بسیار بزرگ نمی داشت، آن گاه این وسوسه از بین می رفت.<sup>۸</sup> گفته شده است که قابل قبول یا حتی مفهوم کردن دیالکتیک هگل در زبان انگلیسی به علت فقدان کلمه ای دارای ایهام ها و معانی چندگانه ای مانند ایهام ها و معانی چندگانه کلمه آلمانی *aufheben* دشوار است.<sup>۹</sup> کانت در قطعه ای با عبارت پردازشی چشمگیری، خاطر نشان کرد:

زبان آلمانی این بخت مساعد را دارد که واجد تعابیری است که امکان نمی دهند این تفاوت [بین متضادها *das Böse, das Übel* - ای. اف. ا.] نادیده گرفته شود. این زبان دو مفهوم بسیار متمایز، و علی الخصوص تعابیر متفاوتی، دارد برای چیزی که لاتینی ها آن را با کلمه واحدی، یعنی کلمه *bonum*، بیان می کنند.<sup>۱۰</sup>

و بالاخره نحوه تشکیل جایگزین های اسم معنی از حرف تعریف معین خنثی و صفت در زبان یونانی برای تبیین جذابیتهای «نظریه مثل»<sup>۱۱</sup> [۱۶] برای افلاطون کاری، البته نه چندان زیاد، انجام می دهد.

(۳) وجود زبان های طبیعی برخوردار از ویژگی های منطقی از بیخ و بن متفاوت، به

کندوکاوه‌های منطقی مجال شیوه‌های تفکر به مراتب متنوع‌تری را نسبت به آن شیوه‌های تفکری که در اکثر این زبان‌ها به صورت جدا جدا پذیرفته شده‌اند، می‌دهد. یعنی مجال، به تعبیری، سفری منطقی-زبانی که می‌تواند قوه تفکر را وسعت ببخشد و قوه تخیل را تحریک کند و بدین ترتیب منافعی از آن دست را فراهم سازد که افراد زیرک‌ساز می‌توانند از سیر و سفر جسمانی به دست آورند.

برای مثال، شباهت بین دو چیز را در نظر بگیرید یکی، بازشناسی وجود معقول هندسه‌های غیر اقلیدسی که در تضعیف امیدهای خردگرایانه به یک نظام معرفتی استنتاجی (قیاسی) شبه‌هندسی درباره جهان که مبتنی بر مقدمات ضروری بدیهی باشد مؤثر است؛ و دیگری، درک این که، در واقع، زبان‌های طبیعی‌ای وجود دارند که تمایز موضوع-محمول در مورد آنها قابل اطلاق نیست، انباشته از مفهوم علت نیستند و کلماتی در اختیار می‌گذارند برای بازشناسی تفاوت‌ها و شباهت‌هایی متفاوت با آن تفاوت‌ها و شباهت‌هایی که زبان انگلیسی و، در واقع، بیشتر زبان‌های اروپایی مجهز به تعیین آنها هستند. درک این مطلب به معنای رد کردن آرا و نظرهایی است مبنی بر این که تمایز موضوع-محمول باید به طرزی تفکیک‌ناپذیر در جهان غیر زبانی ریشه داشته باشد،<sup>۱۲</sup> و مفهوم علت مقوله فکری اجتناب‌ناپذیری است،<sup>۱۳</sup> و زبان باید ماهیت غایی واقعیت را منعکس سازد.<sup>۱۴</sup> البته، به سادگی تصور نظام‌های مفهومی و مقولات مفهومی دیگر به لحاظ نظری امکان‌پذیر است.<sup>۱۵</sup> لیکن این امر به غایت دشوار است، چنان که مقام و اهمیت برخی از فلاسفه که ویژگی‌های اتفاقی، هر چند شاید قابل تحسین، زبان‌های خاصشان را ضروریات فکری تلقی کرده‌اند، یا حتی بر آن تأکید نهاده‌اند، حکایت از آن دارد. به هر تقدیر، مواد بالفعلی وجود دارد که هنوز مورد مطالعه قرار نگرفته‌اند؛<sup>۱۶</sup> و در دفاع از استعمال نمونه‌های واقعی، در مقابل تخیلی، در فلسفه مطالب فراوانی می‌توان گفت. این کار می‌تواند به بحث شور و نشاطی بیفزاید و به درهم شکستن این نظر که پرورش فلسفی و پژوهش فلسفی ممکن است هیچ دخلی یا ارزشی در جهان بیرون از کلاس‌های خلوت گزیده‌ما نداشته باشند، مددی برساند.

(ج) استعمال یک کلمه با نحوه کاربرد آن کلمه یک‌سان نیست، هر چند به صورت ظریفی با نحوه کاربرد آن ارتباط دارد. استعمال کلمه (به بالا بنگرید) از نظر زبانی خنثی است: اگر ما درباره استعمال کلمه «table» تحقیق کنیم، آن‌گاه ما به طور هم‌زمان و به یک میزان با استعمال

«tavola» و معادل‌های دیگر آن در سایر زبان‌ها - اگر مایل باشید، با مفهوم table - سر و کار داریم. نحوه کاربرد مختص به زبان خاصی است: اگر ما درباره نحوه کاربرد «table» کندوکاو کنیم، در این صورت با چگونگی کاربرد (یا لزوم کاربرد) آن کلمه خاص انگلیسی به دست آن کسانی که آن کلمه را، و نه کلمه «tavola» را، به کار می‌برند، سر و کار داریم. اما استعمال و نحوه کاربرد اساساً به هم مرتبط اند. نمی‌توان گفت که کلمه‌ای استعمال دارد مگر این که گروه یا زیرگروه زبانی خاصی برای آن استعمالی قائل شود و نحوه کاربرد متناسب با آن استعمال را صحیح بداند، زیرا آوایی که ما به عنوان کلمات به کار می‌بریم همه فی حد ذاته و مقدم بر تکوین و شکل‌گیری هرگونه قرارداد زبانی راجع به آنها، تقریباً به یک اندازه برای انجام دادن هرگونه عمل کرد زبانی مناسب اند. در حالی که، مثلاً، چاقو را نمی‌توان به صورت یک چادر استعمال کرد یا حتی استعمال نادرست کرد، برای «glory» (=تخسین [آمیز]) استعمال می‌توان قائل شد که در واقع برای «a nice knock-down argument» (=یک دلیل دقیق و دندان‌شکن) قائل شده‌ایم.

استعمال‌های کلمات به نحو ظریفی به نحوه‌های کاربرد صحیح کلمات بستگی دارد. هامتی دامتی<sup>[۱۷]</sup> را تنها می‌توان به استعمال نادرست «glory» متهم کرد، زیرا نحوه کاربرد پذیرفته، معیار و صحیح گروه زبانی لوئیس کارول (Lewis Carroll) از بیخ و بن با نحوه کاربرد خصوصی هامتی دامتی تفاوت داشت. نحوه کاربرد هامتی دامتی نادرست، نابهنجار، و گمراه‌کننده بود و امکان ارتباط زبانی را به مخاطره می‌انداخت و از این رو بی‌خود و بی‌جهت و بدون دلیل قراردادهای زبانی را زیر پا می‌گذاشت. (بدون تردید، وی مانند پیامبران یک نظام زبانی جدید در روزگار ما،<sup>۱۷</sup> چنین قراردادهای زبانی را «محدودیت‌های نامعقول بر گفتار آزاد»<sup>۱۸</sup> تلقی می‌کرد). به علاوه، همان‌گونه که لغت‌شناسان آکادمیک<sup>۱۹</sup> و افرادی که با حفظ و افزایش کارآمدی زبان انگلیسی<sup>۲۰</sup> (و زبان‌های دیگر) سر و کار دارند، غالباً تأکید کرده‌اند، آن چه نحوه کاربرد صحیح هر گروه زبانی است در نهایت به نحوه کاربرد بالفعل<sup>[۱۸]</sup> (واقعی) بستگی دارد. چون استعمال به نحوه کاربرد صحیح بستگی دارد، در حالی که این نحوه کاربرد صحیح نیز در نهایت به نحوه کاربرد بالفعل بستگی دارد، تغییرات در نحوه کاربرد بالفعل می‌تواند به آن ابزار مفهومی‌ای که زبان فراهم آورده غنا ببخشد یا آن را به تحلیل ببرد. اگر نحوه کاربرد جدیدی به تثبیت برسد که به واسطه آن استعمال جدیدی برای کلمه‌ای قائل شوند، استعمالی که پیشتر در

نظر گرفته نشده بوده است، در این صورت، زبان مورد نظر تا بدان حد غنی شده است.<sup>۲۱</sup> در حالی که اگر نحوه کاربرد قدیمی ای که براساس آن دو کلمه دو استعمال مختلف داشته بوده اند جای خود را به نحوه کاربرد جدیدی بدهد که در آن یکی از آنها کارکرد خود را از دست بدهد تا صرفاً مترادف آن دیگری گردد، در این صورت، به همان نحو نوعی تضعیف و تحلیل سازوار (متناسب) در کار است. از آنجا که نحوه کاربرد بالفعل هر گروه یا زیرگروه زبانی در واقع هرگز به طور تام و تمام ایستا نیست، هر دو فرآیند معمولاً تداوم می یابند و در کنار هم بخش قابل توجهی از تاریخ هر زبانی را تشکیل می دهند (لونس بری (Louns bury) در کسوت یک دستوردان نوشت: «تاریخ زبان... اندکی غیر از تاریخ انحطاطات است.»، اما همین مطلب از نظرگاهی منطقی صادق است، گو این که «انحطاط» را در این جا باید به لحاظ ارزش خنثی تلقی کرد.)

از زاویه جدیدی به این مطلب می پردازیم. در نظر بگیریید که چگونه الاهیدان تاریخی مفهوم *nepshesh* [=نفس، جان] را در میان بنی اسرائیل مورد مطالعه قرار می دهد. وی هیچ روش دیگری به جز بررسی موارد وقوع کلمه «*nepshesh*» در متون خود ندارد و نمی تواند داشته باشد: و این یعنی تلاش برای کشف استعمال آن و کارکرد و نقشی که این کلمه در واژگان افرادی که آن را به کار می گرفتند داشت، از طریق بررسی نحوه کاربرد آن. یا باز در نظر بگیریید که چگونه استاد اچ. جی. پیتون (H. J. Paton) به طرزی قاطع به ترجمه *abgeleitet* به «deducted» اعتراض می کند، زیرا «بررسی نحوه کاربرد این کلمه به دست کانت نشان می دهد که این کلمه کمتر به این معناست یا اصلاً به این معنا نیست» (The Categorical Imperative, p.134 n.). یا در نظر بگیریید که چگونه رمزگشا<sup>[۱۹]</sup> سعی می کند معنی یک جزء ناشناخته را در یک رمزگان کشف کند. وی روش دیگری جز همان بررسی موارد وقوع آن جزء ندارد و نمی تواند داشته باشد و به این امید است که با مطالعه نحوه کاربرد آن تصادفاً استعمال آن را، معنی آن را، کشف کند. استناد به استعمال و نحوه کاربرد در فلسفه خلاق را می توان نوعی کاربرد دارای صراحت دیر هنگام روش های آزمایش شده (قابل اعتماد) و ضروری تاریخ نویسان افکار و اندیشه ها دانست.

قبل از پرداختن به بخش (د) چند نکته فرعی باید مطرح کرد. اولاً، «قراردادهای زبانی»<sup>[۲۰]</sup> در این جا به معنای آن قراردادهایی است که به مدد آنها ما به هنگام اراده *pod* [= غلاف یا پوست لوبیا و امثال آن] «*pod*» را به کار می بریم و نه «*pid*» یا «*nup*» را و مانند آنها. ثانیاً، «گروه یا زیرگروه زبانی» در این جا تعبیری دقیق نیست. منظور از این تعبیر همه به کاربرندگان زبان های به



رسمیت شناخته شده، و گویش های آنها، به کاربرندگان همه انواع زبان های نامفهوم و مغلق و زبان های خصوصی است تا برسد به افرادی که به ایجاد مجموعه اصطلاحاتی خاص خودشان و خوانندگان و مفسران آثارشان می پردازند، اگر اصلاً خواننده و مفسری داشته باشند. نکته مورد نظر ما نکته ای در باره پیش فرض های ارتباط زبانی است. ثالثاً، همه ویژگی های نحوه کاربرد یک کلمه به مسائل راجع به استعمال آن مرتبط نخواهند بود. این که ضمائر شخصی «I»، «he» و «she» دست خوش دگرگونی های ساخت واژی عمیقی در موارد دیگری می شوند برای فاولر (Fowler) اهمیت دارد نه برای فیلسوف، زیرا اگر نحوه کاربرد این دگرگونی ها را در زمره دیگر نشان گره های حالت [۲۱] غیر ضروری قرار می داد، استعمال آنها تغییری نمی پذیرفت. لیکن در این جا باید احتیاط کرد، زیرا حصول اطمینان بدون بررسی این که چه چیزی [در این میان] مرتبط از کار در خواهد آمد، دشوار است. فاولر با رواج نحوه کاربردی که [واژه] «contact» را به صورت یک فعل متعدی درمی آورد، سر و کار دارد. اما شاید این تغییر به نحو ظریفی بر مفهوم contact نیز تأثیر بگذارد. ۲۲ رابعاً، علی رغم استعمال نادرست بسیاری از کلمات (یا نشانه های قراردادی دیگر) که مردم به کار می برند، برای مردم برقراری ارتباط به نحوی که تا حدودی به کلمات (یا نشانه های قراردادی دیگر) بستگی دارد، امکان پذیر است، چرا که درک زیرکانه سیاق [۲۲] (در گسترده ترین معنای آن) برای جبران این کم و کاستی ها کار زیادی می تواند انجام دهد. لیکن تا آن حد دقیقی که چنین جبرانی لازم است، ارتباط (پیام رسانی) وابسته به کلمات (یا نشانه های قراردادی دیگر) نیست. خامساً، این تأکید بر استعمال عمدتاً از ویتگنشتاین نشأت می گیرد: این اندیشه در رساله منطقی-فلسفی (*Tractatus Logico-Philosophicus*) موجود است ولی مورد بهره برداری قرار نگرفته است: «در فلسفه این پرسش که «به چه منظوری ما واقعاً آن کلمه را... استعمال می کنیم؟» همواره به نتایج ارزش مندی می انجامد.» (6.211، هم چنین مقایسه کنید 3.328, 3.326 و 5.47321)؛ و در اوایل دهه سی پس از بازگشت او به کمبریج شعار همه این شده بود که «از معنا سؤال نکنید، از استعمال سؤال کنید.» [۲۳] به نظر می رسد پرداختن صریح به نحوه کاربرد صحیح به عنوان عامل تعیین کننده استعمال اساساً از جی. ال. آستین سرچشمه گرفته باشد. ۲۴

(د) به نحو آشکاری غالباً شکافی بین نحوه کاربرد بالفعل و نحوه کاربرد صحیح وجود دارد. نوعی نحوه کاربرد که نقض آن (حتی بسیار) بیشتر ارج نهاده می شود تا رعایت آن، امکان

دارد که نحوه کاربردی باشد که ناقضین تمایل دارند که آن را اساساً به این دلیل که افرادی خاص یا پاره‌ای کتاب‌های مرجع عموماً معتبر شناخته می‌شوند، در حکم نحوه کاربرد صحیحی به رسمیت بشناسند. هنوز، لااقل در بریتانیا، هیچ پرسشی درباره این که نحوه کاربرد صحیح اصطلاحات منطقی غیر فنی‌ای نظیر «refute» [=نفی کردن]، «imply» [=مستلزم بودن] و «infer» [=استنتاج کردن] چیست وجود ندارد. اما بسیار بعید به نظر می‌رسد که نحوه کاربرد بالفعل اکثر افراد (حتی دانشجویان سال اولی) با نحوه کاربرد صحیح مطابقت و سازگاری داشته باشد. این شکاف برای هر کسی که می‌خواهد بفهمد که «در کنه همه این حساسیت‌های زائد نسبت به الفاظ و اصطلاحات اصطلاح‌شناختی»<sup>[۲۳]</sup> و همه شماتت و ممانعت و سرزنشی که به همراه دارد، چیست. «۲۵ بیشترین اهمیت را دارد.

(۱) این حساسیت این امکان را فراهم می‌آورد که موردی از «جغرافیاسازی منطقی»، که فقط چیزی به ما می‌گوید که بیشترمان به نحوی می‌دانیم و دست به تفکیکی نمی‌زند که قبلاً در کلمات معهود و شناخته شده عرضه نشده باشد، تمرینی در زمینه دقیق کردن اندیشه و بهبود نحوه کاربرد برای همه کسانی باشد که با آن کار می‌کنند؛ و نه صرفاً برای کسانی، مانند دانشجویان فوق‌الذکر، که کلمه‌آموزی‌شان به طور مشهودی ناقص بوده است. از یکی از اوراق امتحانی اخیر آکسفورد مثال بیاوریم: به نتایج توصیف و جوه اختلاف و جوه تشابه بین threats [=تهدیدها]، promises [=نویدها] و predictions [=پیش‌بینی‌ها] توجه کنید. اما غالباً چنین بررسی‌های ناظر به نحوه کاربرد صحیح موجود نشان خواهد داد که نه تنها لازم است که ما نحوه کاربرد بالفعل مان را با نحوه کاربرد صحیح بیشتر هماهنگ کنیم، بلکه با پیشنهاد اصلاحات کار را جلوتر ببریم. «هرچند که ردیابی جزئیات مربوط به موارد استعمال متعارف ما از کلمات به عنوان عملی مقدماتی امری اساسی است، به نظر می‌رسد که ما سرانجام همواره مجبور خواهیم بود که تا حدودی آنها را جرح و تعدیل کنیم.» (آستین).<sup>۲۶</sup>

(۲) این حساسیت دلیلی به دست می‌دهد بر این که امیدوار باشیم که فلاسفه‌ای، از جمله همواره و بخصوص خود ما، که پاره‌ای از کلمات و تعابیر را بد استعمال می‌کنند یا نسبت به سوء استعمال آنها رواداری نشان می‌دهند،<sup>۲۷</sup> یا تقریرهای نادرستی از *rationes applicandi* [دلیل استعمال] شان به دست می‌دهند یا آنها را می‌پذیرند، با توجه و اهتمام مناسب نسبت به نحوه کاربرد صحیح و استعمال بالفعل خود، به درک اشتباهاتشان و برطرف کردن آنها سوق داده شوند.

این عبارت *ratio applicandi* [=دلیل استعمال] تعمداً به تقلید (الگو برداری) از *ratio decidendi* [=دلیل تصمیمات] حقوق دانان ساخته شده است: اصلی که همه تصمیمات قبلی را می‌توان در ذیل آن گنجانند و، علی‌الفرض، در واقع، براساس آن اتخاذ شده‌اند. زیرا همان‌گونه که کاملاً امکان دارد تصمیماتی سازگار با چنین اصلی اتخاذ کرد، بدون این که در واقع آن را تنسیق کرده باشیم، به همین ترتیب معقول و حتی معمول است که بتوانیم کلمه‌ای را به طور صحیح در لحظات ناخودآگاهانه، به کار ببریم بدون این که بتوانیم *ratio applicandi* [=دلیل استعمال] اش را تشخیص دهیم، یا حتی هنگامی که به طور قطع راجع به آن در اشتباه هستیم، این کار را انجام دهیم؛ هرچند، البته، هر کسی که مرتکب چنین اشتباهی شود تمایلی به استعمال نادرست کلمه مورد نظر خواهد داشت.

(۳) اما این حساسیت این امکان را هم پدید می‌آورد که نحوه کاربرد صحیح موجود را دقیق‌تر، یک‌نواخت‌تر و باثبات‌تر از آن چه در واقع هست نشان دهیم: فرض این است که قواعد و مقررات ضروری، قبلاً، در زبان متعارف تجسم یافته‌اند و تنها به واریسی یا به اقامه چند مثال پیش پا افتاده نیازمندند تا آن چه را مجاز است و آن چه را مجاز نیست روشن کنند. ۲۸ انجام دادن این کار شاید برای فلاسفه بسیار و سوسه‌انگیز باشد تا در برابر شکایت بسیاری از همکاران دارای گرایش ریاضی‌اشان از ابزارهای ارزش‌مند و ظریفی که همه زبان‌های طبیعی، به جز بی‌مایه‌ترین آنها، در اختیار کسانی می‌گذارند که مایل و قادر به استفاده دقیق و ماهرانه از آنهایند، از خود واکنش شدید نشان دهند (بنگرید به (۵) زیر). چه بسا در مورد میزان تسلیم شدن واقعی «جغرافی دانان منطقی» اغراق شده باشد. با این حال خوب است که مراقب باشیم.

(۴) تنها همین امر است که اصل گفت‌وگوی درباره استعمال‌های نادرست را امکان‌پذیر می‌سازد. هنگامی که فیلسوفان به سبب استعمال نادرست کلمه‌ای معمول و متعارف یا حتی غیر معمول مورد حمله واقع می‌شوند، این امر به ندرت «تلاشی برای متهم کردن فیلسوفان کاملاً محترم به بی‌سوادی یا به ارتکاب یاوه‌گویی‌های غیردستوری است.»، بلکه «آن چه نسبت به آن اعتراض و شکایت می‌شود فقدان دستور زبان، حتی [کذا] به معنای کتاب درسی آن، نیست، بلکه آشفته‌گویی یا فقدان معناست» (عبارت کج نوشته از من است)؛ گرچه برخی (مانند ویتگنشتاین که چه بسا آن را کشف کرده باشد) که عادت دارند که بر «مشابهت مأنوس و زیاد استعمال شده بین قواعد منطقی و دستوری»<sup>۲۹</sup> تأکید کنند، گاه و بی‌گاه پیشوند «منطقی» را در

جایی که سیاق روشن می‌سازد دستور منطقی موضوع بحث است، حذف می‌کنند. نکته مورد نظر معمولاً این است که فیلسوف مورد انتقاد به دلیلی اغفال شده و کلمه‌ای را نابه‌جا استعمال کرده است به طوری که باعث تناقض‌گویی، خلط و التباس و سردرگمی شده است. هیوم از این در شگفت بود که چرا مباحثه‌ای که «از زمان پیدایش علم و فلسفه با شور و اشتیاق فراوان مورد کندوکاو و چون و چرا قرار گرفته صرفاً پیرامون کلمات دور می‌زده است.»<sup>۳۱</sup> اما راه‌حل اصلی‌ای که وی پیشنهاد می‌کرد، با صراحت کامل، بستگی داشت به این که با کمک مثال‌های عینی ساده، به یاد آوریم که استعمال متعارف کلمه «free» [=آزادانه]، در واقع، دقیقاً چیست؛ و عمل کرد متعارف آن (معنای متعارف آن) و بخشی از عمل کرد متعارف آن (و جزئی از معنای تلویحی آن) این نیست که به اعمال پیش‌بینی‌ناپذیری علی‌الاصول نسبت دهد.<sup>۳۱</sup> اگر چنین باشد، در این صورت، گفتن این که نوعی عمل هم پیش‌بینی‌پذیر بود و هم به مقتضای اراده آزاد خود عامل انجام می‌پذیرفت - البته همیشه با این فرض که کلمات کلیدی به معنای متعارفشان به کار برده می‌شوند - تناقض‌آمیز نیست. و به هر تقدیر اظهار ناخشنودی از «شبه‌مسأله‌ها»<sup>[۲۴]</sup>،<sup>۳۲</sup> «حقه‌بازی لفظی پیش‌پا افتاده»<sup>۳۳</sup> یا گرایش «فلاسفه به دست انداختن به قلمرو دانشمندان دستور زبان و درگیر شدن در مشاجرات کلامی (لفظی) و در عین حال تصور درگیر شدن در حل و فصل مشاجرات بسیار مهم و مورد توجه»<sup>۳۴</sup> همه به معنای نفهمیدن مسأله است، زیرا هیوم راه‌حلی مفهومی برای یک مسأله فلسفی فراهم می‌آورد که در نتیجه ممکن نیست هر اهمیتی را که قبلاً داشته است، از دست دهد.

چنین مثال کلی موجزی چه بسا ناپختگی سطحی‌ای به ذهن متبادر کند: «شیوه بسیار ساده خلاص شدن از شر مقادیر بسیار زیادی از بحث‌های مابعدالطبیعی و مانند آنها، بی‌آن که کمترین مشکل یا زحمتی دربر داشته باشد.»<sup>۳۵</sup> این امر چه بسا در سادگی فشرده‌گویانه و کاریکاتوری مورد نیاز در مثال‌ها و توضیحات ضمنی اجتناب‌ناپذیر است. اما ممکن نیست این تبادل ذهنی برقرار بماند: یا بررسی مقالاتی که درباره مسائل مربوط به اختیار (اراده آزاد)<sup>[۲۵]</sup> اندنظیر «آزادی اراده»<sup>[۲۶]</sup> آر. ام. هر،<sup>۳۶</sup> «برانگیختن و هدایت»<sup>[۲۷]</sup> دابلیو. دی. فاک (W. D. Falk)<sup>۳۷</sup> و «اسناد مسئولیت و حقوق»<sup>[۲۸]</sup> اچ. ال. ای. (H. L. A.). هارت،<sup>۳۸</sup> یا وقوف به این واقعیت که هیچ فردی نخواست است که از پرداختن به هر گونه ادله‌ای که چه بسا در تأیید چنین سوءاستعمال‌های فلاسفه به کار می‌رود معاف باشد. شاید کانت از پذیرفتن شایستگی هیوم در این موضوع به سبب

گفت و گوی گمراه کننده خود هیوم درباره کلمات محض و نیز به علت شیوه تعرض آمیزی که با آن شیوه هیوم یک نقطه شروع خوب را پایان کار قلمداد کرد، مایوس شده باشد. بی تردید، در دو صفحه بعد کانت را می بینیم که کاملاً برخلاف میل باطنی اش بخشی از نکته مورد نظر هیوم را می پذیرد و در عین حال تأکید می کند که به هر تقدیر نمی توان بین آزادی استعلایی<sup>[۲۹]</sup> و جبرانگاری علمی<sup>[۳۰]</sup> بدین صورت مصالحه ای برقرار ساخت. ۳۹

(۵) پس از این همه مطالبی که درباره استعمال های نادرست و سوء تعبیرها گفته شد، باید اشاره کرد علاقه و اهمیتی که در اصل متوجه و معطوف به موارد استعمال کلمات بود، آن هم تنها تا آن حد که این علاقه و اهتمام موارد استعمال نادرست و سوء تعبیراتی را آشکار می کرد، گاهی، به علت فرآیند روان شناختی شناخته شده ای، تا حدودی به مطالعه و بررسی استعمال برای خاطر خودش معطوف می شود. قبل از ارائه این نظر که چنین علایقی، هر قدر هم به لحاظ روان شناختی فهم پذیر باشند، جزو علایق فیلسوف در ساعات کاری اش نمی شوند، ما باید ذهن خود را متوجه ارسطو کنیم و تأمل کنیم که آیا همه مطالعات او در مورد مفاهیم روان شناسی اخلاقی، در واقع، یک سره متوجه نوعی غایت پنهانی<sup>[۳۱]</sup> حتی در چارچوب فلسفه بوده اند یا نه، یا، به وجهی کلی تر، از خودمان بپرسیم آیا توجه به مفاهیم یکی از آن اموری نیست که از کسی فیلسوف می سازد.

لیکن حرف های درست و نادرست درباره غایات پنهانی یا نهایی هر چه باشند، و آداب داوری<sup>[۳۲]</sup> هر چه باشند، معلوم می شود که مشاجرات در باب این موضوعات در این جا عمدتاً غیر ضروری اند، زیرا در مقام ایضاح موارد استفاده متعارف (در مقابل موارد استفاده نادرست مشکوک فلاسفه) بخشی از طیف نسبتاً محدود کلمات که مشاجرات ما غالباً پیرامون آنها دور می زند،<sup>۴۰</sup> مشاهده شده است که ابزار مفهومی ای که زبان متعارف (در این جا علی الخصوص در مقابل زبانی فنی) فراهم می آورد به نحو چشمگیری غنی و دقیق است؛ و حتی معماهای سنتی را نمی توان بدون ایضاح نه تنها گزیده ای از مفاهیم سابقاً رایج، بلکه همه طفیلی های منطقی فراموش شده آنها به طور تام و تمام حل و فصل کرد. در مقام بیان و انتقاد شدید به معضلات در خصوص اراده آزاد (اختیار)، فلاسفه، به استثنای ارسطو که مورد چشمگیری است، تمایل داشته اند که بر معدودی از اندیشه ها نظیر اختیار، اجبار، (حق) انتخاب، ضرورت، مسئولیت و یکی دو اندیشه دیگر انگشت تأکید گذارند؛ در حالی که ما طیف گسترده ای از مفاهیم در واژگان

متعارف خود در باب تخفیف (جرم) و مسئولیت در اختیار داریم که خردمندان است، پیش از این که به فکر بیفتیم که کلماتی از جمله: به نحو خود به خودی، اشتهاً، به طور غیر عمد (سهواً)، از روی عادت، به طور غیر ارادی، با اکراه، براساس اصول، بر اثر تحریک را اقتباس یا جعل کنیم،<sup>۴۱</sup> آنها را خوب بفهمیم و ته و توی آنها را دریاوریم. فلاسفه غالباً همه این غنا و تنوع را به دست فراموشی سپرده اند و تصور کرده اند که همه این غنا و تنوع را می توان به نحو رضایت بخشی در چند مفهوم که بیش از همه مورد توجه اند تحلیل برد. لیکن انجام دادن چنین کاری نسنجیده و درهم و برهم است. به علاوه، پیشنهادهای مربوط به کنارگذاری زبان متعارف به نفع اصطلاحات به تازگی جعل شده برتری قاطع زبان های بومی<sup>[۳۳]</sup> را نادیده می گیرند: زبان متعارف، در مقابل زبان فنی، زبانی بنیادین است به این معنا که معانی اصطلاحات فنی را فقط می توان به کمک آن توضیح داد؛ و ایراد همیشگی به طرف داران زبان نامفهوم<sup>[۳۴]</sup>، یعنی افرادی نظیر کانت و فیلسوفان مدرسی، این است که این کار اساسی در اغلب موارد سرسری انجام گرفته، در آن حسّت به خرج داده اند یا یک سره فراموش اش کرده اند. ماحصل همه این مطالب این است که بعید به نظر می رسد که ایضاً منطبق هر اصطلاحی که اصلاً احتمال رود که جلب توجه فیلسوفی را بکنند روزی نتواند در مورد نوعی مسأله فلسفی مورد قبول همگان کاربرد پیدا کند، علایق شخصی آن فیلسوف هر قدر هم که «ناب» بوده باشند: مقایسه تلویحی [این ایضاً منطق] با تحقیق علمی محض، که به کرات کاربردی غیر منتظره و ناخواسته پیدا می کند، مقایسه ای گویا و تا حدی مناسب است. ما کتدوکاوهایی منطقی و ثمربخش در قلمروهای فراموش شده، مانند «جملات امری»<sup>[۳۵]</sup> آر. ام. هر ۴۲ و مقاله جی. ال. آستین در باب زبان کاربرستی<sup>[۳۶]</sup> در «اذهان دیگر»<sup>[۳۷]</sup> را و امدار چنین توجه و اهتمام غالباً علی الظاهر کورکورانه به استعمال های کلمات هستیم. «بت» قدیمی «جمله اخباری» (رایل) را که هابز بیان کرد، بسنجید: «در فلسفه فقط یک سنخ از کلام سودمند است... بیشتر افراد آن را گزاره<sup>[۳۸]</sup> می نامند و این گزاره کلام آن دسته از کسانی است که، تأیید یا تکذیب می کنند و صدق و کذب بیان می کنند»، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۵۰). اگر برای کسانی که در مکتب آستین درس آموخته اند این قطعه زیر را نقل می کردیم:

برخی دگر نشسته بر فراز تپه ای در انزوا

فرو رفته در اندیشه هایی متعالی تر، و به افکاری والا مشغول شدند

در باب تقدیر [۳۹]، علم غیب [۴۰]، اراده و سرنوشت [۴۱]  
سرنوشت محتوم [۴۲]، اراده آزاد، علم غیب مطلق  
و ره نمی بردند به هیچ فرجام، و در هزارتوهای پیچ در پیچ گم شدند  
(میلتون، بیشت گم شده، دفتر دوم)

پاسخ این می بود که شیاطین (ارواح پلید) در پایتخت جهنم (Pandemonium) به هیچ فرجامی راه نمی بردند، دقیقاً به این علت که آنان بر 'استدلال های والا' تأکید می کردند؛ و آنان می بایست کار خود را با مطالعه موشکافانه و پرزحمت استعمال اصطلاح «اراده آزاد» و همه الفاظی که این اصطلاح به لحاظ منطقی با آنها سر و کار دارد شروع می کردند. چنین بررسی ای که بی تردید موضوعی فوری و سهل الوصول نیست، همان گونه که آستین اظهار کرده است، اگر خود فلسفه یا غایت فلسفه نباشد، دست کم آغاز کل فلسفه هست.

(ه) در باب مفهوم «انگلیسی معیار» [۴۳] جار و جنجال تمسخرآمیزی به راه افتاده است - «تصور این که چرا انگلیسی معیار را باید در حکم اصلی فلسفی درخور توجه تلقی کرده باشند به هیچ روی آسان نیست». ۴۳ آن دسته از کسانی که بر اهمیت فلسفی فراوان «تخریفات تبیین نشده و مغفول انگلیسی معیار» و «عدول از انگلیسی معیار که هیچ معنایی برای آن قائل نشده اند» ۴۴ تأکید می کرده اند، البته مدعی نبوده اند که یک معیار مطلق، لایتغیر، کلی و انعطاف ناپذیر صحت وجود دارد یا باید وجود داشته باشد که برای همه استعمال کنندگان زبان انگلیسی در زمان گذشته، حال و آینده کاربردپذیر است. این نظر عجیب و غریب که آنان چنین ادعایی داشته اند ظاهراً تا حدودی از ناتوانی درک میزان تأکید بر استعمال ها، و غیره (بنگرید به (الف) و (ج) فوق)، و تا حدودی از نوعی تصویر نادرست قابل توجه هر چند چه بسا به ظاهر جزئی و پیش پا افتاده نشأت می گیرد که براساس آن دغدغه «انگلیسی معیار» به آن کسانی نسبت داده می شود که در حقیقت درباره آن مطلب نوشته اند؛ ۴۵ و تا حدودی از این خطاهای محض که معیارها باید ضرورتاً کلی، انعطاف ناپذیر، نامتغیر و مطلق باشند. این خطاهای اخیر را می توان با تعمق در این که سازندگان خودروها ممکن است هر سال مدل های استاندارد تازه ای، یعنی مدل های مختلفی برای بازارهای مختلف، عرضه کنند و انتخاب لوازم و قطعات و رنگ برای هر مدل نیز استاندارد است، از میان برداشت. درباره معیارهایی از این دست احتمالاً چیزی هنجارین وجود ندارد، در حالی که در مورد نحوه استعمال زبانی معیار یقیناً چیزی هنجارین وجود دارد. چه، به

دلایلی که قبلاً ارائه دادیم (بنگرید به آغاز بخش (ج)) هر کسی می‌باید خود را به طور کلی با نحوه کاربردی سازگار کند که گروه یا زیرگروه زبانی صحیح می‌داند، گروه یا زیرگروه زبانی ای که رفتار زبانی و غیر زبانی آن شخص این فرض را معقول می‌سازد که او ادعای تعلق داشتن به آن گروه یا زیرگروه را، چه به تلویح و چه به تصریح، دارد. این مطلب به این معنا نیست که بگوییم در میان همه به کاربرندگان هر زبانی، نحوه کاربرد باید کاملاً انعطاف‌ناپذیر (متصلب)، یک‌نواخت و ایستا باشد. این امر به معنای تحمیل نوعی محدودیت بر بدیهه‌گویی<sup>[۴۴]</sup> و ابتکار، رشد و زوال خواهد بود.

مبالغه‌گویی در میزان تنوع در نحوه کاربرد که، در واقع، وجود دارد بسیار رواج دارد. افراد غالباً چنان مطلب می‌نویسند که گویی نحوه کاربرد چنان سیال، بی‌قاعده و گونه‌گون است که لابد اظهار مطلبی درباره معنای هر کلمه، به جز شاید کلمه‌ای که یک شخص خاص در مناسبتی خاص به کار می‌برد، غیر ممکن است. همان‌گونه که پیشتر (در (ج)) و جای دیگر استدلال کردیم،<sup>۴۶</sup> اگر قضیه واقعاً از این قرار می‌بود، ارتباط کلامی امکان‌ناپذیر می‌بود. این مبالغه‌گویی‌ها همانند مبالغه‌گویی‌های زبان‌شناسان مبنی بر این که زبان‌های گوناگون همه به قدری با یکدیگر متفاوت‌اند که به هیچ روی معادل هیچ کلمه‌ای در زبان دیگری وجود ندارد، از دل مشغولیهای قابل فهم و اجتناب‌ناپذیر لغت‌شناسان به تفاوت‌ها و تغییرها، و از دل مشغولیهای مترجمان به مشکلات لاینحل‌تر آنها سرچشمه می‌گیرد. چنین مبالغه‌گویی‌هایی شاید منبعث از علاقه خاص به پیچیده و بغرنج کردن به طور کلی، و علاقه خاص به این ادعا که علم به زبان‌های خارجی حتی از آن چه فعلاً هست، مهم‌تر است باشند.

(و) رایلی مجدداً بین خط‌مشی‌های گوناگون، که گاهی به عنوان «توسل به زبان متعارف» با هم خلط شده‌اند، تمایز نهاده است و از نوبرخی از استدلال‌ها را به جانبداری از این خط‌مشی‌ها به کار گرفته است و این کار چنان به تازگی صورت گرفته است که در این جا نیازی نیست که به تفصیل روابط و تفاوت‌های میان این خط‌مشی‌ها را بسط و شرح دهیم.<sup>۴۷</sup> نخست، توسل به استعمال(های) متعارف الفاظ برای ایضاح استعمال‌های نادرست احتمالی فیلسوفان. دوم، جذائیت زبان ساده‌انگلیسی در مقابل زبان نامفهوم و زبان بسیار انتزاعی در نوشته‌های فلسفی. نه این که کسی محدودیتی را بر اصطلاحات فنی و زبان انتزاعی تحمیل می‌کند: تنها نوعی جهت‌گیری بر ضد اصطلاحات فنی و زبان انتزاعی در کار است، مگر در جایی که معلوم شود که ضروری



هستند. سوم، توجه و تأکید بر مفاهیم روزمره در مقابل مفاهیم فنی و مشکلات آنها. با این همه، این واقعیت که بخش عظیمی از مسائل سنتی حول مفاهیمی نظیر *cause* (علت)، *mistake* (خطا)، *evidence* (بینه)، *knowledge* (علم)، *ought* (باید)، *can* (توانستن) و *imagine* (تصور کردن) دور می‌زند، اصلاً دلیلی نیست بر این که آن مسائلی را به دست فراموشی بسپاریم که از *psi-phenomena* (پدیده‌های سای) *collective unconscious* (ناخودآگاه جمعی)، *trans-* *substantiation* (استحاله جوهری)، *economic welfare* (بهبودی اقتصادی)، و *infinitesimal* (بی‌نهایت کم) پدید می‌آیند. لیکن، با این که می‌توان صرفاً با آن حداقل علم و دانشی که مشترک میان همه افراد تحصیل کرده است در مورد (بخش بزرگی از) گروه نخست سخن گفت، حتی برای درک گروه دوم باید درباره شاخه‌های علمی که این مفاهیم بدان تعلق دارند، چیزکی بدانیم. چهارم، یکی از ایراد و اعتراض‌ها «مبنی بر این که منطق گزاره‌های روزمره و حتی منطق بیانات دانشمندان، حقوق دانان، تاریخ‌نویسان و بازیگران بازی بریج را نمی‌توان علی‌الاصول با فرمول‌های منطق صوری به نحو کافی و وافی نشان داد». <sup>۴۸</sup> تصور ما در مورد فیلسوفان آکسفورد که به هر چهار خط‌مشی در کنار هم تمایل دارند ممکن است این گونه باشد که آنان در تلاشند که تعادل بین این «رؤیای صوری‌ساز» که زبان صوری‌سازی نشده واقعاً یک حساب جامعه و فاصله است؛ یا باید چنین حسابی جای‌گزین آن شود <sup>۴۹</sup> و این کابوس‌های دامتی که لااقل در آن بخش‌هایی از زبان غیر صوری که بیشتر از همه به فیلسوفان مربوط می‌شود، هیچ منطق یا نظمی اصلاً وجود ندارد، را حفظ کنند.

یک الگوی بحث، یعنی کاربرد خاص خط‌مشی نخست مقتضی توجه خاص است. گفت‌وگوی اساساً برگرفته از مور، درباره انسان عامی <sup>[۴۵]</sup> و فهم عرفی <sup>[۴۶]</sup> او اکنون عمدتاً جای خود را به تأکید بر استعمال‌های متعارف کلمات داده است. لیکن بسیاری از فیلسوفان همان قدر بی‌میل بوده‌اند که از گفته‌های متناقض‌نمای مستدل خود دست بشویند، چرا که موجبات آزرده‌گی عوام‌الناس را در مقام صاحب اختیار زبان متعارف فراهم آورده‌اند، که برای سلب مسئولیت از خود در برابر ایراد و اعتراضات مور به جانب‌داری از فهم عرفی‌اش بی‌میل بوده‌اند. این بی‌میلی آنان بی‌دلیل نبود. اکنون به نظر می‌رسد که کلید حل کل این مشکل در خوب دریافتن آن چه اخیراً به نحو مؤثر و سودمندی استدلال نمونه سرمشق <sup>[۴۷]</sup> نامیده شده نهفته باشد. ۵۰. اجمالاً اگر کلمه‌ای وجود دارد که معنای آن را می‌توان با رجوع به موارد سرمشق آموخت، در این صورت

هیچ دلیلی هرگز نمی‌تواند اثبات کند که اصلاً هیچ‌گونه موردی از معنای کلمه وجود ندارد. مثلاً، از آن‌جا که معنای «اختیار خود» را می‌توان با رجوع به موارد سرمشقی نظیر این مورد آموخت که در آن مردی، که تحت هیچ فشار اجتماعی ای نیست، با دختری که خواهان ازدواج با اوست، ازدواج می‌کند (معنای این کلمه را به چه نحو دیگری می‌توان آموخت؟)، به هیچ دلیلی صواب نمی‌تواند بود که بگوییم هیچ فردی هرگز به میل و اختیار خویش عمل نمی‌کند. زیرا مواردی نظیر موارد سرمشق، که اگر کلمه مورد نظر هرآینه باید بدین ترتیب توضیح داده شود، باید روی دهند (و، در واقع، به طور مسلم روی می‌دهند)، در آن مورد نمونه‌هایی نیستند که ممکن است به نحو اشتباهی شناسایی شده باشند: تا آن حد که معنای لفظ براساس آنها ارائه می‌شود، آنها، طبق تعریف، همان چیزی هستند که از «عمل کردن به اختیار خود» مراد می‌شود. همان‌گونه که راینان گفته است: اگر این اعمال از روی میل و اختیار نباشند، دست‌کم تا زمانی که تعدادی از این اعمال روی دهند، کفایت خواهند کرد. لحظه‌ای تأمل نشان خواهد داد که ادله‌ی مشابهی را می‌توان بر ضد بسیاری از پارادوکس‌های فلسفی به کار گرفت.

آن چه چنین براهینی به خودی خود یقیناً انجام نخواهند داد اثبات هرگونه مسأله ارزشی، اعم از اخلاقی و غیر اخلاقی، است: و تقریباً هر کسی که آنها را به کار برده است، و یقیناً نویسنده حاضر هم، باید به سبب این که گاه و بی‌گاه از فهم این مطلب عاجز بوده است به جرم خود اعتراف کند، زیرا نمی‌تواند نه از قضیه‌ی ناظر به واقع درباره‌ی آن چه افراد برای آن ارزش قائل می‌شوند و یا از تعاریف اصطلاحات ارزشی، هر قدر هم که چهره عوض کرده باشند، هرگونه قضیه ارزشی‌ای استنتاج کرد. این مطلب در مورد هر سنخ ارزشی صدق می‌کند: در واقع، ما می‌توانیم مغالطه‌ی طبیعی گرایانه خاص (در فلسفه اخلاق) را از مغالطه‌ی طبیعی گرایانه عام (در هر جا) باز شناسیم. بین این گفته که معقول است در اوضاع و احوال خاصی به نحو استقرایی عمل کنیم (که موضوعی ارزشی است، امر ارزشی‌ای که از نوع خاصی از رفتار تعریف و تمجید می‌کند) و این قول که بسیاری از مردم معقول می‌دانند که به نحو استقرایی رفتار کنند، (که امری ناظر به واقع است، امر ناظر به واقعی که به نحوی بی‌طرفانه اطلاعاتی درباره‌ی رواج آن نوع آرمان در اختیار می‌گذارد) یک عالم تفاوت است. بنابراین، آن راه آمدن بیش از حد کم با مسأله‌ی استقراء که در تلاش است استنباط کند که استقرا امری معقول است مبتنی بر این مقدمه که افراد آن را معقول تلقی می‌کنند، یا حتی این مقدمه که افراد رفتار استقرایی را جزئی از سرمشق

معقولیتشان می‌دانند، کفایت نخواهد کرد. بر هر یک از ما، به طور ضمنی یا به طور آشکار، لازم است که در این موضوع عملاً و شخصاً تعهد ارزشی کنیم. بیشتر ما در واقع، مایلیم که آن تعهد ارزشی را داشته باشیم که در تبدیل رفتار استقرایی به جزئی از سرمشق معقولیت ما دخالت دارد. لکن ما در کسوت یک فیلسوف باید آشکارا و پس از بررسی مسائل بر انجام دادن این تعهد پای فشاری کنیم. با جرح و تعدیلی درخور، همین امر در مورد تلاش‌هایی که برای نتیجه‌گیری‌های اخلاقی از آن چه (در واقع) رفتار معقول یا دلایل قوی برای رفتار کردن می‌نامیم، بدون وارد کردن تعهد صریح نسبت به معیارهای اخلاقی مقبول، انجام می‌گیرد، کاربرد دارد. این تلاش‌ها لزوماً مستلزم روایت‌هایی از مغالطه طبیعی گرایانه (خاص) اند.<sup>۵۱</sup>

درک قوت و محدودیت‌های استدلال از راه مورد سرمشق به این معناست که درک کنیم، با صرف‌توسل به استعمال متعارف کلمات از چه قدر فهم عرفی در برابر متناقض‌نماهای فلسفی می‌توانیم دفاع کنیم، و از چه قدر آن نمی‌توانیم و به چه علت.

#### پی‌نوشت‌های مؤلف:

۱. [نگارش] این مقاله را در اصل فصلنامه فلسفه، *Philosophical Quarterly* (PQ) به عنوان پیوندی بین نقد و بررسی اثری از سنخ خاص که از پایان جنگ جهانی دوم انتشار یافت و *apologia pro philosophia nostra contra murmurantes* سفارش داده بود. از این رو، به حدی کاملاً استثنایی هم از نظر لحن بحث‌انگیز و هم پر بار و سنگین از پاورقی‌های فراوان بود. در این چاپ لحن مقاله ملایم‌تر و از پاورقی‌ها کمی کاسته شده است. لیکن اگر همین الآن و برای همین منظور مشغول نوشتن مقاله‌ای می‌بودم، لحن آن به نحو قابل توجهی تند و تیزتر و پاورقی‌های آن بسیار سنگین‌تر می‌بود.

2. See J. L. Austin's classic 'Other Minds', in A. G. N. Flew (ed.), *Logic and Language*, Second Series, and also s. iii of S. E. Toulmin's 'Probability', in A. G. N. Flew (ed.), *Essays in Conceptual Analysis* (London, 1956).

من *LLL* و *LLLL* را به ترتیب به عنوان علائم اختصاری منطق و زبان، مجموعه اول و دوم (آکسفورد ۱۹۵۱)،<sup>۱۹۵۳</sup> به کار خواهم برد.

۳. «خداکارمندان را به صورت و شمایل خویش آفرید» (سر آکن هربرت).

4. Cf. L. J. Cohen, 'Are Philosophical Theses Relative to Language?', *Analysis* (1949).

5. G. Ryle, 'Ordinary Language', *Philosophical Review* (1953)

(تا حدودی در فصل دوم فوق از نو به چاپ رسیده است)

6. *PQ* (1952) p. 2 (top).

۷. *Utilitarianism*, Everyman ed., p. 32 (bottom). میل براساس این قیاس ساخت واژی به تصریح استدلال می‌کند، گو این که حتی در این مورد این تردید وجود دارد که آیا استدلال او چیزی بیش از دلیل یک اشتباه بود یا نه، اشتباهی که علت واقعی آن جست‌وجوی نوعی «اخلاق علمی» بود.

۸. برای اطلاع از نمونه تازه‌ای از این اشتباه مضحک و نقد آن بنگرید به:

*Proceedings of the Aristotelian Society (P. A.S.)*, supp. vol. XXVII (1953) pp. 42-3, 47-8.

9. T. D. Weldon, *The Vocabulary of Politics* (Harmondsworth, 1953) p.107.

10. *Critique of Practical Reasons*, trans. T. K. Abbott, p.150.

۱۱. در مورد معدودی از موارد جالب توجه ارزش مند بسیار فراوان بنگرید به:

D. F. Pears, 'Universals', in *LL II*.

در مورد ستیزه‌ارسطو با وسوسه‌های ناشی از این نحوه بیان که در قالب آن وی ناگزیر بود به بیان تعریف خود از خیر پردازد، به فصل‌های نخستین اخلاق نیکوماخوسی، دفتر یکم، بنگرید.

۱۲. این نکته را در اصل سیس (Sayce) مطرح و راسل بازگو کرده است، *Analysis of Mind*; p. 212.

۱۳. بنگرید به مقاله دی. دی. لی (Lee) در زیر [بدان] اشاره کرد، هر چند تعبیر و تفسیر او از اندیشه تروبیاند (Trobiand) مورد تردید است.

۱۴. برای پذیرشی معنادار بنگرید به جمهوری ۸۵۹۶-۶: «اگر به خاطر آورید، ما عادت کرده‌ایم که، هرگاه نام واحدی را در موارد و مصادیق متعددی استعمال می‌کنیم، «مثالی» را، یعنی یک مثال برای مصادیق متعدد، مطرح می‌کنیم.

۱۵. بسنجید با بازی‌های زبانی ویتگنشتاین، زبان‌های غیر واقعی کوتاه شده، که به صورت نمودارهایی در پژوهش‌های فلسفی استعمال می‌شوند و زبان «Newspeak» در ۱۹۸۴ اثر جورج اورول، نمایه.

۱۶. بنگرید به *LL II*, p. 3؛ به ارجاعات ارائه شده آن‌جا در پاورقی دوم می‌توان عبارات زیر را اضافه کرد:

D. D. Lee in *Psychosomatic Medicine*, XIII (1950) and in the *Journal of Philosophy*.

17. *PQ* (1952) p. 12.

18. *Ibid.*, p. 2.

۱۹. در مورد این نکته پی. ال. هیث (P. L. Heath) اشاراتی دارد، همان، ص ۲، پاورقی.
20. See Sir Alan Herbert's *What a Word!*, Sir Ernest Gowers's *Plain words* and *A.B.C. of Plain Words*, etc.
۲۱. این نکته را اف. وایزمن (F. Waismann) در مقاله «تحلیلی-ترکیبی» خود به تفصیل بیان کرده و مورد تأکید قرار داده است تا حدی که برخی چه بسا ایراد بگیرند که این نکته هامپتی دامپتی گرابی هرج و مرج طلبانه‌ای را ترغیب می‌کند. (*Analysis* (1950) PP.xff.)
۲۲. در باب مشکل مشابهی در خصوص اطلاع پیشاپیش از «نیروی مقاومت منطقی مفاهیم» بنگرید به: Ryle's Inaugural, *Philosophical Arguments* (Oxford, 1945)
۲۳. بنگرید به «پژوهش‌های فلسفی»، علی‌الخصوص از ابتدای آن، برای اطلاع از تقریر خود او از دلایل اقامه شده بر این شعار.
۲۴. برای اطلاع از اولین اثر شاخص آستین بنگرید به: M. Weitz, 'Oxford Philosophy', *Philosophical Review* (.1953) and *P.A.S.*, supp. vol. XVIII (1939).
25. *PQ* (1952) p. 5 (top).
26. 'How to Talk', *P.A.S.* (1952-3) p. 227.
۲۷. برای اطلاع از چند مثال ظریف و بسیار حائز اهمیت در مورد حساسیت نسبت به نحوه کاربرد متعارف بنگرید به G. J. Warnock's *Berkeley* (Harmondsworth, 1953) esp. chs 7-10.
28. *PQ* (1952) p. 6.
29. Ibid.
30. *Inquiry Concerning Human Understanding*, s. viii, pt i.
۳۱. هابز بیشتر در لویاتان، فصل یازدهم و در مقاله‌اش با عنوان «در باب آزادی و ضرورت» به نحو قابل ملاحظه‌ای بر آرا و نظرات او پیشی گرفته بود، و بدون شک بسیاری از افراد دیگر مدت‌ها پیش از او.
۳۲. برای اطلاع از انتقادی شدید به این توصیف غلط سابقاً مشهور و متعارف درباره مشکلات فلسفی بنگرید به *LL II*, pp. 5-6.
- و به: Ryle, *Concept of Mind*, p. 71 (top) در مورد لغزش‌های قلمی در نگارش مشکلات عمدتاً بی‌اساس.
33. Kant, *Critique of Practical Reason*, trans. T. K. Abbott, p. 188.

34. Hume, *Inquiry Concerning the Principles of Morals*, App. iv.
35. *PQ* (1952) p. 1.
36. *P.A.S.*, supp. vol. xxv (1951).
37. *Mind* (1953).
38. *LL I*.
39. Kant, *Critique of Practical Reason*, trans. T. K. Abbott, p. 190.
40. See Waismann, 'Language Strata', in *LLII*, and Ryle, 'Ordinary Language', for suggestions about this clustering.
۴۱. نه این که چنین اقتباس یا جعلی چه بسا مورد نیاز نیست: برای اطلاع از پیشنهادات مطرح شده برای انطباق با کشفیات روانکاوی بنگرید به (P. D. Nowell-Smith in *The Rationalist Annual* (1954)).
42. *Mind* (1949);
- و با اضافات و شرح و تفصیل‌هایی در *The Language of Morals* (Oxford, 1952).
43. *PQ* (1952) pp.2 and 3.
44. *LL.1*, p.9.
۴۵. بسنجید فصلنامه فلسفه (*PQ*) (۱۹۵۲) ص ۲ و ۳، را با منطق و زبان، مجموعه اول، ص ۹، که این مطلب نشان می‌دهد نقدی بر آنهاست.
46. *LL.II*, 8-9.
- در باب «متحدان ناآگاه یک انقلاب تخریب‌آمیز».
47. 'Ordinary Language', loc.cit.
48. Ryle, *ibid*.
۴۹. گو این که سنت دور و درازی از این سنخ امور، مثلاً *characteristica universalis* لاینیتس و آرا و نظرهای مشابهی در عصر (قرن) او وجود داشته است. این روزها ارزش فلسفی اسلوب‌های منطق نمادین (سمبولیک) که در حلقه وین و در آثار راسل وجود دارد و به نحوی استثنایی در ایالات متحده آمریکا رواج دارد، معمولاً مسأله‌ای مبالغه‌آمیز است.
50. By J. O. Urmson in 'Some Questions Concerning Validity', in Flew (ed.), *Essays in Conceptual Analysis*.

۵۱. بسنجید کتاب آر. ام. هر با عنوان زبان اخلاق (*The language of Morals*) را با کتاب اس. ای. تولین با عنوان جایگاه عقل در اخلاق (*The Place of Reason in Ethics*)، و بنگرید به ترتیب به مقاله هیر و جی مکی در باب موضوع اخیر در فصلنامه فلسفه (*PQ*) و (*AJP*) (۱۹۵۱). تی. دی. ولدن در واژگان سیاست (*The Vocabulary of Politics*) ص ۴۲-۴۳ به اختصار نمونه‌ای از اقدام بی‌جهتی را در این رابطه ارائه می‌دهد. من تلاش کرده‌ام خودم در کتاب فلسفه (۱۹۵۴) در مقاله‌ای با عنوان «توجیه کیفر» (*The Justification of Punishment*) راجع به آن مطالبی بنویسم.

#### پی‌نوشت‌های مترجم:

\* مشخصات کتاب‌شناختی این مقاله عبارت است از:

A. G. N. Flew, "Philosophy and Language", in Colin Lyas(ed.) *Philosophy and Linguistics*, (London: Macmillan and Co Ltd, 1971), pp. 61 \_ 75.

1. *Nicomachean Ethics*
2. deliberation
3. conduct
4. *avant-garde*
5. material mode of speech
6. self-contradictory
7. 'He knew but he knew wrong'
8. 'bachelor husband'
9. 'the evidence of my own eyes'
10. mere words
۱۱. Chocktaw... زبان مردم بومی آمریکا که در میسی‌سیپی مرکزی یا جنوبی و آلابامای جنوب غربی ساکنند.
12. non-verbal signs
13. Underneath the Spreading Chestnut Tree.
14. implications
15. informal logic
16. the theory of Forms.

۱۷ . Humpty Dumpty قهرمان یکی از داستانهای لوئیس کارول .

18. actual usage
19. cryptographer
20. linguistic conventions
21. case-indications
22. context
23. terminological hyperaesthesia
24. pseudo- problems
25. free will
26. 'The Freedom of the Will'
27. 'Gooding and Guiding'
28. 'Ascription of Responsibility and Rights'
29. transcendental freedom
30. scientific determinism
31. ulterior end
32. jurisdictional proprieties
33. vernacular
34. jargon
35. 'Imperative Sentences'
36. performatory language
37. 'Other Minds'
38. proposition
39. providence
40. foreknowledge
41. fate
42. fixed fate
43. Standard English
44. improvisation
45. Plain Man
46. Common Sense
47. the Argument of the Paradigm Case